اعوذ بالله من الشیطن الرجیم

بسم الله الرحمن الرحیم

جادوی شیاطین (قسمت نود و هشت)

عرفانهای قدیم و نوظهور (بخش دهم)

وحی شیاطین (شعر) بخش دوم

در قسمت قبل در مورد شعر گفته شد. توجه شود که مفهوم شاعر بسیار گسترده تر از سراینده متن منظوم می باشد؛ شیطان خوب میداند که برای ایجاد فلسفه ها و حلقه های مدرن، شاعران مدرن نیاز است.کسی که ویدئوی کمک به یک انسان را در فضای اینترنت پخش می کند ولی خودش کوچکترین قدمی برای انجام کار خوب و کردار نیک بر نمی دارد خودش یک شاعر است. کسی که سخنان و سخنرانی بسیار زیبایی می کند ولی خودش انجام نمی دهد ویا حتی به آن از نظر پنداری هم باور ندارد یک شاعر و دروغگو است. یا نوشته ای را بر روی لباس و ماشینش می نویسد ولی حتی برای یکبار به مرحله کردار نمی رساند شاعر است. ویدئو و یا متنی بر روی ماشینش نوشته که مادر عزیزم؛ ولی همین فرد به مادرش احترام نمی گذارد. شاعران زیاد شده اند و اکنون فضای مجازی و کانالهای مجازی بلندگوی و تبلیغ گر این شاعران جدید هستند.

مولوی در کتاب شیطانی مثنوی، داستانهایی را نقل کرده است که آدمی حتی از ذکر عنوان این داستانها شرم میکند. برای مثال یک داستان در کتاب شیطانی خود ذکر کرده است با عنوان: داستان مهمان و همبستر شدن با زن صاحب خانه!

وقتی که خودتان داستان را مطالعه کنید، می بینید که بسیار بی معنی و بی محتواست. هدف از این گونه داستانها با عناوین زننده و بی حیا؛ این است که پندار آدمیان را به این گونه بی حیایی ها و پرده دری ها عادت دهد. بی حیایی یک امر پنداری است. انسانها، بدون بکارگیری حیا، خیلی زشت میشوند. شیاطین به همین خاطر زشت هستند که بی حیا هستند و پندار سالمی ندارند. خیلی از مواقع، پندار از طریق گفتارِ زشت، بی حیا میشود. در کتابهای وحی شده توسط شیطان، بی حیایی فراوان است.

جملات شعر مانند و داستانهای اینطوری مثل دیو خفته ای هستند که در حافظه ناخودآگاه خواننده جای می گیرند. این جملات شیطانی، سر فرصت در حافظه ناخودآگاه مثل قارچ سبز میشود. یکی از خصوصیات قارچ این است که یهویی سبز میشود. این جملات در ضمیر ناخودآگاه در زمان خماری، مستی، احساسات شدید، افسردگی، غم و ... خود را نمایش میدهند و فرد را درگیر خود میکنند و به عنوان یک راه حل جایگزین این مشکلات، خود را معرفی میکنند. یکی از دلایل گرایش مردم به اشعار ، همین است. حتی تصویری بَزَک شده و غیرواقعی و یا زندگی سلبریتی ها در فضای مجازی، هم نوعی شعر است. زیرا اینها فقط تحریک کننده احساساتی غیر منطقی هستند. بنابراین جوانی که اینها را نگاه میکند و فکر خود را مشغول این چرت و پرتها میکند؛ با کوچکترین استرس و نا امیدی و غم در زندگی؛ این قسمت از حافظه ناخودآگاه او مثل قارچ در ذهن او سبز میشود و فرصت انتخاب

به او نمیدهد و کنترل ذهن او را در دست می گیرد. در مواقع بحرانی، فرد ضعیف شده و فرصت انتخاب ندارد و یا حوصله ندارد انتخاب کند، بلکه دوست دارد برایش انتخاب شود و البته گذشته و اعمال قبلی او تعیین کننده این وضعیت اوست. صحنه ها، اشعار، گفته ها و یا آهنگهایی که قبلا وارد حافظه ناخودآگاه او شده است، در این مواقع انتخابهایی ناشایست پیش پای او می گذارد. جهنم هم یک موقعیت بحرانی است که فرصت انتخاب واقعی برای آدمیان نمی گذارد و آدمی براساس آنچه که قبلا کسب کرده است، تعیین وضعیت میکند و یا میشود.

هر انسانی میتواند شاعر باشد، حتی یک فرد بیسواد. زن و مرد جوانی بودند که در ظاهر با هم خوش بودند و ساعتها با همدیگر می نشستند و قلیان می کشیدند و ساعتها دود وارد ریه خود میکردند. البته هنوز جوان بودند و فعلا مشخص نبود که چه بلایی سر ریه خود آورده اند. این دو زوج بجای اینکه شریک زندگی هم باشند، شریک ضرر رساندن به همدیگر بودند. شیطان برای زوجین چنین طرحهای شاعرانه ای می ریزد. شریک و هماهنگی در مصیبت، شریک ضرر، شریک در اسراف و زیاده روی. این نوع زندگی هم، نوعی زندگی شاعرانه است. در ظاهر زن و مرد با هم خوبند ولی به قیمت گزافی. در این حالات انسانها یک شریک نامرئی و سوم دارند که خودشان اطلاع ندارند و این شریک اسمش شیطان است. شیطان در ضرر رساندن، اسراف، زیاده روی و هر گونه ضرر دیگری شریک انسانها خواهد بود و عامل این شراکت است.

وَاسْتَفْزِزْ مَنِ اسْتَطَعْتَ مِنْهُمْ بِصَوْتِكَ وَأَجْلِبْ عَلَيْهِمْ بِخَيْلِكَ وَرَجِلِكَ **وَشَارِكْهُمْ** فِي الْأَمْوَالِ وَالْأَوْلَادِ وَعِدْهُمْ وَمَا يَعِدُهُمُ الشَّيْطَانُ إِلَّا غُرُورًا ﴿۶۴﴾

و از ایشان هر که را توانستی با آوای خود تحریك کن و با سواران و پیادگانت بر آنها بتاز و با آنان در اموال و اولاد شرکت کن و به ایشان وعده بده و شیطان جز فریب به آنها وعده نمی دهد (۶۴)

إِنَّ عِبَادِي لَيْسَ لَكَ عَلَيْهِمْ سُلْطَانٌ وَكَفَى بِرَبِّكَ وَكِيلًا ﴿۶۵﴾

در حقیقت تو را بر بندگان من تسلطی نیست و حمایتگری [چون] پروردگارت بس است (۶۵)

براساس این شراکت، زن و مرد هر دو به اسراف و ولخرجی روی میاورند و این نوع کردار هم کرداری بر پایه پندار غلط است. درست است که در ظاهر اتحادی را میان زوجین ایجاد میکند ولی کردار بر پایه پندار غلط، در نهایت به چرخه شرّ تبدیل میشود و آنان دیر یا زود به بن بست میخورند. اینها را نمیشود زندگی نام نهاد. بلکه آن را "از دست دادن زندگی بطور تدریجی و شاعرانه" **بنامیم، بهتر است.**

بعضی ها برای گرامیداشت و خوشگذرانی، شب شعر می گذارند. شب وقت آرامش و سکون و خواب است. حتی خدای مهربان می فرماید که اگر شبها نخوابیدید، عبادت کنید و آن را با لهو و لعب طی نکنید. شب نشینی های طولانی برای خانواده ها بسیار مضرّ است. زیرا پیوستگی روانی در آنها ایجاد میکند و آنان را وارد خواب و خیالات میکند. در آن وقت، دیوهای خفته در ذهن افراد، بیدار میشوند و پندار را خراب میکنند.

إِنَّ رَبَّكَ يَعْلَمُ أَنَّكَ تَقُومُ أَدْنَى مِنْ ثُلُثَيِ اللَّيْلِ وَنِصْفَهُ وَثُلُثَهُ وَطَائِفَةٌ مِنَ الَّذِينَ مَعَكَ وَاللَّهُ يُقَدِّرُ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ عَلِمَ أَنْ لَنْ تُحْصُوهُ فَتَابَ عَلَيْكُمْ فَاقْرَءُوا مَا تَيَسَّرَ مِنَ الْقُرْآنِ عَلِمَ أَنْ سَيَكُونُ مِنْكُمْ مَرْضَى وَآخَرُونَ يَضْرِبُونَ فِي الْأَرْضِ يَبْتَغُونَ مِنْ فَضْلِ اللَّهِ وَآخَرُونَ يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَاقْرَءُوا مَا تَيَسَّرَ مِنْهُ وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ وَأَقْرِضُوا اللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا

وَمَا تُقَدِّمُوا لِأَنْفُسِكُمْ مِنْ خَيْرٍ تَجِدُوهُ عِنْدَ اللَّهِ هُوَ خَيْرًا وَأَعْظَمَ أَجْرًا وَاسْتَغْفِرُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ ﴿۲۰﴾

در حقیقت پروردگارت می داند که تو و گروهی از کسانی که با تواند نزدیك به دو سوم از شب یا نصف آن یا یك سوم آن را [به نماز] برمی خیزید و خداست که شب و روز را اندازه گیری می کند [او] می داند که [شما] هرگز حساب آن را ندارید پس بر شما ببخشود [اینك] هر چه از قرآن میسر می شود بخوانید [خدا] می داند که به زودی در میانتان بیمارانی خواهند بود و [عده ای] دیگر در زمین سفر می کنند [و] در پی روزی خدا هستند و [گروهی] دیگر در راه خدا پیکار می نمایند پس هر چه از [قرآن] میسر شد تلاوت کنید و نماز را برپا دارید و زکات را بپردازید و وام نیکو به خدا دهید و هر کار خوبی برای خویش از پیش فرستید آن را نزد خدا بهتر و با پاداشی بیشتر باز خواهید یافت و از خدا طلب آمرزش کنید که خدا آمرزنده مهربان است (۲۰)

روش فریب انسان توسط شیطان از طریق حلقه است. حلقه به هر مجموعه پنداری در میان انسان ها گفته می شود که از طریق فعال سازی چشم سوم یک فلسفه مشترک را در بین پیروان خود ایجاد می کند که در این زمان چون تمام چشم سوم های اعضاء بر یک فلسفه مشترک تمرکز دارند، مغناطیس انسانی آنها فعال شده و توسط اجنه شناسایی و با مغناطیس اجنه مس و متصل می شود و حس شور و انرژی را به آنها منتقل می نماید؛ که در نهایت حتی افراد را مجبور می کند که برای ماندن در حلقه و دست یابی به این شور و انرژی و تکرار آن، دست به هرکاری بزنند.

زمانی که فردی خارج از حلقه است، حلقه خود را زیبا و دارای زینت نشان می دهد تا افراد را به خود جذب کند و برای ورود به آن، فرد باید ابتدا به سطح فرکانس آلفا رفته و در توهمات و خیالات قرار بگیرد و از این طریق زمانی که فرد در آلفاست، مار کندالیتی از چاکرای ریشه به سمت چاکرای چشم سوم رفته و در نهایت به چاکرای تاج سر راه می یابد و چهره زشت و پلید و شیطانی خود را تشکیل می دهد و کردار

شر و گفتار شر تولید می نماید. چند خصوصیت که تمام حلقه ها دارند در آیه زیر مشخص شده است.

اعْلَمُوا أَنَّمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا لَعِبٌ وَلَهْوٌ وَزِينَةٌ وَتَفَاخُرٌ بَيْنَكُمْ وَتَكَاثُرٌ فِي الْأَمْوَالِ وَالْأَوْلَادِ كَمَثَلِ غَيْثٍ أَعْجَبَ الْكُفَّارَ نَبَاتُهُ ثُمَّ يَهِيجُ فَتَرَاهُ مُصْفَرًّا ثُمَّ يَكُونُ حُطَامًا وَفِي الْآخِرَةِ عَذَابٌ شَدِيدٌ وَمَغْفِرَةٌ مِنَ اللَّهِ وَرِضْوَانٌ وَمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا مَتَاعُ الْغُرُورِ ﴿٢٠﴾
بدانید که زندگی دنیا در حقیقت بازی و سرگرمی و آرایش و فخرفروشی شما به یکدیگر و فزون‌جویی در اموال و فرزندان است [مث ل آنها] چون مث ل بارانی است که کشاورزان را رستنی آن [باران] به شگفتی اندازد سپس [آن کشت] خشك شود و آن را زرد بینی آنگاه خاشاك شود و در آخرت [دنیا پرستان را] عذابی سخت است و [مؤمنان را] از جانب خدا آمرزش و خشنودی است و زندگانی دنیا جز کالای فریبنده نیست (۲۰)

یعنی تمام حلقه ها مانند یک لعب و بازی خیالی است که در نهایت هیچ کار خیری انجام نمی شود مانند جمله کی مهریه داده کی گرفته؟ **فقط توهمات بین اعضا حلقه رد و بدل می شود. و همچنین حلقه ها لهو و بیهوده هستند و هیچ کارایی ندارند، جز دلخوش کردن افراد و تلف کردن وقت با ارزش آنها در ازای چیزی بی ارزش و تمامی حلقه ها از بیرون بسیار جذاب و جالب هستند ولی وقتی وارد شوید دچار انواع سختی ها و مشقت ها می شوید و همچنین حلقه ها جایی است که انسان به تفاخر و تکبر و خود بزرگ پنداری مشغول هستند و تمامی اعضا سعی می کنند که رتبه و درجه خود را در حلقه بالاتر ببرند تا به دیگران فخر بفروشند. و همچنین تکاثر و ازدیاد مال و منال را در راه می گیرند تا با افزودن ثروت بر دیگران برتری جویی کنند و به اهداف دنیایی خود بپردازند و مادیات را شعار اصلی خود قرار می دهند.**

خیلی جالب است که خدای بزرگ و مهربان ویژگی های دقیق این حلقه ها را گفته و شیطان هم از طریق جذاب کردن حلقه و زینت دادن به آن، افراد را به حلقه جذب کرده و فرد برای رفتن به داخل حلقه باید به فرکانس آلفا برود و وقتی در آلفا و توهم قرار می گیرد. مار کندالیتی از چاکرا بالا رفته و چشم سوم فرد را باز می کند و مانند یک بازی خیالی با دیگران ارتباط و تفاهم فکری پیدا می کند و به کارهای بیهوده می پردازند و در نهایت برای اینکه بتوانند به مرحله ساقی برسند باید به مقام های داخل حلقه برسند تا تفاخر کرده و در نهایت با تکاثر مادیات بتوانند حلقه ای برای خود دست و پا کنند و خود را ساقی و افروزنده آتش حلقه کنند.

اینبار بیایید یکی از شعرهای حافظ را بررسی کنیم.

آلا یا اَیُّهَا السّاقی اَدِرْ کَأسَاً و ناوِلْها
که عشق آسان نمود اوّل ولی افتاد مشکل‌ها

در قرآن بیشتر اوقات، مخاطب آیات، مومنان هستند مانند یا ایها الذین آمنوا **(ای کسانی که ایمان آورده اید = ای کسانی که پندار نیک برگزیده اید). ولی حافظ به تقلید اندر تقلید (زیرا مصرع اول از یک شاعر عرب می باشد) ساقی را مخاطب قرار داده است (**یا اَیُّهَا السّاقی**). و ساقی در اصل همان کسی است که در حلقه های عرفانی شور و شیدایی سایرین را افزایش می دهد با دادن** می **به آنها.** می **در اینجا یک نوع فلسفه و یا شعر و یا تصویری که عمق آلفا را افزایش می دهد، است.**

بیت یا اَیُّهَا السّاقی **متضاد آیه** یا ایها الذین آمنوا **است. زیرا معنای آیه "ای کسانی که پندار نیک برگزیده اید" است. بنابراین الساقی در بیت حافظ متضاد پندار نیک است. فلسفه عشق که از توهمات و شعر بر می خیزد و حلقه ی خاصی است در ابتدا آسان است ولی زمانی که به حلقه وارد بشوند می بینند راه دور و دراز و سختی در پیش دارند زیرا توهمات و هوی و هوس پایان ندارد.**

به بویِ نافه‌ای کآخر صبا زان طُرّه بُگشاید
ز تابِ جَعدِ مِشکینش چه خون افتاد در دل‌ها

بوی عطر موی معشوق نوعی حس شور در هنگامی است که فرد در عمق آلفا در حلقه قرار دارد و آن را حس میکند. و تاب خوردن موی وی که دلها را خونین می کند منظورش این است که همیشه شیطان و اجنه در حلقه ها آرزوها و آمالی را برای فرد ایجاد میکنند که فرد را مشتاق تر می کنند. این شور چیزی است که همیشه افراد در حلقه به دنبال آن هستند. و برای آن دست به هرکاری می زنند.

مرا در منزلِ جانان چه اَمنِ عیش چون هر دَم
جَرَس فریاد میدارد که بَربندید مَحمِل‌ها

خیلی جالب است که حتی این حلقه که تشکیل شده و افراد در آن به بوی معشوق دل خوش کرده اند با صدای زنگ کاروان از هم پاشیده شد و از توهم مربوطه باید خارج شوند . این زنگ می تواند رویدادی واقعی باشد که فرد را از خواب و توهمات بیدار

می کند. این رویداد، یک اتفاق واقعی است و یا یک رعد و برق است که آدمیان را در فضای بسته حلقه بیدار میکند و نشئگی را از سرشان می پراند.

به مِی سجّاده رنگین کُن گَرَت پیرِ مُغان گوید
که سالِک بیخبر نَبْوَد ز راه و رسمِ منزل‌ها

کسانی که هفت مرحله عشق را رفته اند و هفت چاکرا را باز کرده اند به نوعی پیر و دنیا دیده این مسیر هستند اگر چنین پیر با تجربه ای به فرد بگوید که عقل (سجده با پیشانی است و پیشانی هم نماد منطق و عقل) را بوسیله شراب (که همان تفکرات آلفایی و توهمی حلقه است و ساقی به فرد می دهد) از بین ببر و به حالت آلفا ببر؛ باید پیروان بدون هیچ تردیدی این کار را بکنند زیرا پیر چیزی را می داند که مبتدی ها نمی دانند.

شبِ تاریک و بیمِ موج و گِردابی چنین هایل
کجا دانند حالِ ما سبکبارانِ ساحل‌ها

کسانی که در ساحل یعنی مرز بین منطق و توهم هستند و هنوز وارد توهم نشده اند حالِ این افراد را که در گرداب و مشکلات داخل حلقه هستند را نمی فهمند. به قولی دیگر هر که در این حلقه نیست فارغ ازین ماجراست؛ فقط افراد داخل حلقه از مفهوم ها و اشارات داخل حلقه خبر دارند.

همه کارم ز خودکامی به بدنامی کشید آخر
نهان کِی مانَد آن رازی کَزو سازند مَحفِلها

همه کارهای داخل حلقه از روی خودخواهی است که درنهایت موجب رسوایی فرد می شود زیرا هیچ چیز در حلقه نمی ماند و در نهایت به کردار و یا گفتار بد تبدیل شده و موجب رسوایی فرد می شود. اصلا خروجی حلقه فحشا و منکر است (وَمَنْ يَتَّبِعْ خُطُوَاتِ الشَّيْطَانِ فَإِنَّهُ يَأْمُرُ بِالْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ).

حضوری گر همی خواهی از او غایب مشو حافظ
مَتیٰ ما تَلْقَ مَنْ تَهْویٰ دَعِ الدُّنْیا و اَهْمِلْها

حافظ اگر می خواهی که همیشه در سامادهی و توقف فکر باشی و در حلقه باشی نباید غیبت داشته باشی و همیشه اگر قصد رفتن به حلقه و در نهایت خلوت با اجنه و شیاطین را داشتی با دنیای واقعی وداع کن و به حلقه ی توهمی و پنداری روی بیاور.

اگر ان ترک شیرازی به دست آرد دل ما
به خال هندویش بخشم سمرقند وبخارا را

خیلی جالب است که حافظ به نکاتی مهم در مورد حلقه های شیطانی اشاره می کند. یعنی اینکه اول حافظ می گوید اگر کسی بتواند وی را مانوس یعنی انسان زده کند و دلش را به توهم و آلفا ببرد. به خال هندویش، سمرقند و بخارا را می بخشد. خال هندو که همان چشم سوم است که بین دو چشمان در پیشانی قرار گرفته و با فعال

شدن، فرد در توهماتی حلقه ای گیر می افتد؛ وقتی شاعر خود در خیال و توهم است می گوید سمرقند و بخارا را به آن معشوق که وی هم چشم سومش باز است می بخشد و این معشوق که چشم سومش باز است و در توهم این را باور می کند و انگار که واقعا طرف، سمرقند و بخارا را به او داده است. در حالی که اینها همگی در پندار رد و بدل میشود. جمله کی مهریه داده کی گرفته؟ هم در این حلقه ها درست است زیرا در حلقه ها هیچ چیز واقعی رد و بدل نمی شود جز پندارهای غلط و توهمی. مثل دو کودک که در خیال خود در حال بازی هستند و به خیال خود خانه بزرگی دارند که پر است از وسایل در حالیکه چنین نیست. در حلقه ها نوعی تله پاتی یا انتقال فکر در بین پیروان حلقه ایجاد می شود زیرا چشم سوم همه آنها باز است و منظور و مفهوم همدیگر را درک می نمایند.

زمانی که مار کندالیتی از چاکرای ریشه به سمت بالا می رود و به چاکرای چشم سوم میرسد فرد دچار انواع توهمات و خیالات می شود که در نهایت همین توهمات با رفتن مار به سمت چاکرای تاج سر به کردار بد تبدیل می شود و آن دیو و یا مار پنهان چهره کریه و زشت خود را نشان می دهد. آیه زیر بسیار جالب است.

تَلْفَحُ وُجُوهَهُمُ النَّارُ وَهُمْ فِيهَا كَالِحُونَ ﴿١٠٤﴾
آتش چهره آنها را می سوزاند و آنان در آنجا ترش‌رویند (١٠٤)

آتشی که کندالیتی از درون به سمت بالا می آورد در نهایت کردار و گفتار این افراد را فرا می گیرد و زشتی و پلیدی بسیاری را در این افراد نشان می دهد که همان مار یا دیو خفته بیدار شده است. این آتش درون در نهایت از درون فرد بیرون می آید

و هدفی جز سوزاندن و از بین بردن دیگران و یا انداختن آنها به این حلقه ندارد، که ادامه آیه این است:

أَلَمْ تَكُنْ آيَاتِي تُتْلَى عَلَيْكُمْ فَكُنْتُمْ بِهَا تُكَذِّبُونَ ﴿۱۰۵﴾
آیا آیات من بر شما خوانده نمی شد و [همواره] آن را مورد تکذیب قرار نمی دادید (۱۰۵)

قَالُوا رَبَّنَا غَلَبَتْ عَلَيْنَا شِقْوَتُنَا وَكُنَّا قَوْمًا ضَالِّينَ ﴿۱۰۶﴾
می گویند پروردگارا شقاوت ما بر ما چیره شد و ما مردمی گمراه بودیم (۱۰۶)

رَبَّنَا أَخْرِجْنَا مِنْهَا فَإِنْ عُدْنَا فَإِنَّا ظَالِمُونَ ﴿۱۰۷﴾
پروردگارا ما را از اینجا بیرون بر پس اگر باز هم [به بدی] برگشتیم در آن صورت ستمگر خواهیم بود (۱۰۷)

گروهی از افراد(حلقه) رو در نظر بگیرید که همیشه با هم هستند و جزو فرقه ای هستند که افکار خطرناکی دارند، خُب یک انسان عادی با چنین گروهی آشنا می شود. اولین کاری که افراد این حلقه انجام می دهد زینت دادن به حلقه و گروه خود است (زینت) یعنی کاری بکنند که این فرد هم به گروهشان اضافه شود (تکاثر) برای همین یک سری مزیت ها و ویژگی ها را برای گروه خود قرار می دهند مثلا می گویند اگر با ما باشی می توانی راحت از امکانات داخل حلقه استفاده کنی و شور و هیجان کسب کنید؛ مثلا هر هفته ما دور هم جمع می شویم و خوش می گذرانیم (لعب). کم کم فرد خوشش می آید و وارد شده ولی برای ورود باید حتما در فرکانس آلفا قرار بگیرد تا بتواند آن حس و حال را بگیرد که اکثرا این حس و حال یا با مشروب و مواد مخدر

یا سخنرانی های احساسی انجام می شود. و سپس وقتی فرد به آلفا برود، مار کندالیتی چاکرای سوم را باز کرده و نقطه اشتراک بین اعضا را به آنها نشان می دهد و نوعی تفاهم ایجاد می شود. و در نهایت فرد حاضر است برای گروه و حلقه هر کاری بکند تا اولا بیرونش نکنند (جذب) دوما مقام و رتبه ای پیدا کند (تفاخر) و در نهایت فرد سعی می کند چیزهایی که در گروه مهم هستند مانند پول یا هر چیز دیگری را جمع کند (تکاثر). تا بتواند در نهایت خود حلقه ی دیگری درست کند. همانطور که می بینید، تمام چیزهایی که در این گونه شب شعرها و تجمعات حلقه ای مطرح میشود شامل تفاخر، تکاثر، زینت دنیایی، لهو و لعب و ... است.

اعْلَمُوا أَنَّمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا لَعِبٌ وَلَهْوٌ وَزِينَةٌ وَتَفَاخُرٌ بَيْنَكُمْ وَتَكَاثُرٌ فِي الْأَمْوَالِ وَالْأَوْلَادِ كَمَثَلِ غَيْثٍ أَعْجَبَ الْكُفَّارَ نَبَاتُهُ ثُمَّ يَهِيجُ فَتَرَاهُ مُصْفَرًّا ثُمَّ يَكُونُ حُطَامًا وَفِي الْآخِرَةِ عَذَابٌ شَدِيدٌ وَمَغْفِرَةٌ مِنَ اللَّهِ وَرِضْوَانٌ وَمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا مَتَاعُ الْغُرُورِ ﴿۲۰﴾

بدانید که زندگی دنیا در حقیقت بازی و سرگرمی و آرایش و فخرفروشی شما به یکدیگر و فزون‌جویی در اموال و فرزندان است [مث ل آنها] چون مث ل بارانی است که کشاورزان را رستنی آن [باران] به شگفتی اندازد سپس [آن کشت] خشك شود و آن را زرد بینی آنگاه خاشاك شود و در آخرت [دنیا پرستان را] عذابی سخت است و [مؤمنان را] از جانب خدا آمرزش و خشنودی است و زندگانی دنیا جز کالای فریبنده نیست (۲۰)

و در نهایت مارکندالیتی چشم سوم را باز می کند و به چاکرای تاج سر میرود؛ فرد و در نهایت جمع گروه (حلقه) که از همبستگی و ارتباط این افراد ایجاد شده، چهره نحس و پلید و شوم خود را نشان می دهد و چیزی جز فحشا و منکر و گناه و فقر ایجاد نمی کند؛ که ریشه تمام مشکلات در جامعه همین است.

مار کندالیتی وقتی به سمت چشم سوم برود و پندار انسان را فاسد کند به سمت تاج سر می رود تا همین افکار پلید را در گفتار و کردار اجرا کند و گفتار و کردار شر

تولید کند و در هنگامی که در تاج سر است مغناطیسی در انسان ایجاد می شود که راه ارتباطی با اجنه باز می شود. خیلی جالب است شیطان تا زمانی که مار کندالیتی به سمت چشم سوم می رود به فرد اجازه نمی دهد، کردار نیک انجام دهد زیرا کردار نیک، پندار را تنظیم می کند ولی به محض اینکه مار وارد پندار شد آنگاه این پندار پلید را به گفتار و کردار شر تبدیل می کند. این خلاصه طریقه جذب افراد به داخل حلقه ها و اشعار بود. خدا در قرآن، شعر را مخالف وحی آورده است و خیلی جالب است که کمتر مسلمانی این نکته قرآنی را توجه میکند. فراموش کردن آیات قرآنی به این واضحی را داریم می بینیم.

وَمَا عَلَّمْنَاهُ الشِّعْرَ وَمَا يَنْبَغِي لَهُ إِنْ هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ وَقُرْآنٌ مُبِينٌ ﴿۶۹﴾
و [ما] به او شعر نیاموختیم و در خور وی نیست این [سخن] جز اندرز و قرآنی روشن نیست (۶۹)

لِيُنْذِرَ مَنْ كَانَ حَيًّا وَيَحِقَّ الْقَوْلُ عَلَى الْكَافِرِينَ ﴿۷۰﴾
تا هر که را [دلی] زنده است بیم دهد و گفتار [خدا] در باره کافران محقق گردد (۷۰)